

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

دو ماه ربیع‌الاول و ربیع‌الثانی هم که بعد از ایام عزاداری یعنی بعد از محرم و صفر می‌آید، برای ما، برای فقرای این دوره، غالباً در آن عزا هست. کما اینکه این چند روزه، این چند هفته، ما همیشه در این خیال بودیم یعنی در واقع این زنده‌کننده‌ی تفکر و تأمل عرفانی است که تا مدّت‌ها از ایران رخت بر بسته بود. بیشتر اینها در عنادِ اُمرا و کسانی که به عنوان سلطنت در ایران بودند، از آنها ناشی می‌شد. سلسله‌های حکومتی در اواخر خیلی به فاصله‌ی کوتاهی تغییر پیدا می‌کرد که هنوز این مسأله به دوران ما هم رسیده و این موجب می‌شد که بیشتر، اُمرا و ثروت‌های ملّت، خرج جنگ و صلح بشود که هنوز هم دنباله‌اش را می‌بینیم. البتّه در این تغییر، غیر از این مسأله که برای ایران هست، تمام دنیا امروز جنگ طلب شده‌اند مثل اینکه یک آمپول جنگ طلبی به ملّت‌ها، به کوه‌ی زمین، به همه زده‌اند.

دوران صفویه از گردش به تصوّف و اسلام، نشأت گرفت. شاه اسماعیل به واسطه‌ی اینکه از نوادگان و فرزندان شیخ صفی‌الدین بود به حکومت رسید و همین‌طور ادامه پیدا کرد. اما چون حکومت، تعداد و عدد می‌خواهد، کیفیت نمی‌خواهد و حال آنکه از لحاظ مردم، یک خواجه نصیر طوسی به چندین میلیون انسان برابر است ولی چون توجّه به عدد شده بود، برای حکومت، مردم عوام و مردم متعصّب بیشتر به درد می‌خورد. این است که تفحص و به اصطلاح مطالعه در مورد عرفان واقعی کمتر شده بود و همین ترتیب ادامه داشت تا هوشمندان تصوّف در ایران متوجّه شدند و حسرت اینکه این تصوّف به ایران برگردد و مردانِ عارف در اینجا باشند، موجب این شد و به همین جهت خود مردم هم، همه در صدد این بودند که از عوام بودن دوری کنند و به مغز دین برسند. آن شعر می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم

البتّه به استثنای قسمت دوّم آن که از یک عارف بزرگ بعید به نظر می‌رسد ولی قسمت اوّل صحیح است که «ما ز قرآن مغز را برداشتیم»، به پوسته‌ی قرآن توجّه نکردیم. پوسته‌ی قرآن عبارت از توجّه صرف به الفاظ و لفظ است یعنی توجّه به عددِ دعاها که مثلاً گفتم یک بار کسی به من گفت: دیشب خوابیدم و چهارده هزار، «بسم‌الله» گفتم. به او گفتم: معنی «بسم‌الله» چیست؟ درست نمی‌دانست. گفتم: معنی «بسم‌الله» این است ولی تو آیا دفعه‌ی اوّلی که خواندی با دفعه‌ی چهارده هزار می‌یکطور خواندی؟ یکطور لذّت بردی؟ گفت: نه، آن آخر اصلاً خواب‌آلود بودم. گفتم:

پس بهره‌ای در این نیست. البته خداوند مالک و مقتدر بیداری و خواب ماست که در خواب چه بگوییم و چه نگوییم، در بیداری چه بگوییم و چه نکنیم. بنابراین اگر فقط به لفظ توجه شود، البته می‌گوییم: «فقط به لفظ توجه شود» یعنی از معنا گریزان باشد و الا وقتی ما معنا را بدانیم، اگر به لفظ هم توجه کنیم همان توجه، شامل معنا هم هست. وقتی ما معنی «الله» را می‌دانیم، وقتی گفتیم «بسم‌الله» می‌فهمیم یعنی به نام خداوند یک کاری را شروع می‌کنیم، توجه به معنا مقدم است. اگر توجه به معنا با توجه به لفظ توأم بود، نعم‌المطلوب. در آن صورت یکی و دو تا فرقی نمی‌کند. به هر اندازه توجه کنیم، آن دعا اثر دارد. به علاوه، خیلی‌ها مثلاً از من می‌پرسند که ما ختم فلان گرفتیم، چه کردیم و هدفمان، منظورمان حاصل نشد. عرض کردم که خداوند که مدیون ما نیست، به ما تعهد نکرده است که هر وقت هزار بسم‌الله گفتید همه‌ی کارهایتان درست می‌شود. به ما گفته است دنبال کار بروید، به مغز ما، به شعور ما گفته است همیشه با معنای بسم‌الله همراه باشید. این تفاوتش این است که ما، در قسمت سیره‌ی رسول‌الله می‌خوانیم که چون پیغمبر همیشه منتظر وحی و امر بود در مقابل سؤالی که کردند، جواب را همانوقت نمی‌دانست. منتظر وحی الهی باید باشد و چون همینطور با قاطعیت گفت: بروید فردا بیایید جوابتان را بدهم. به امید اینکه همان روز عصر وحی خواهد شد ولی نشد. روز بعد هم نشد، بعد هم تا چهل روز وحی نشد، اینطوری که نوشته‌اند. به نحوی که مشرکین طعنه می‌زدند که معلوم می‌شود تهمت می‌زدند که اگر می‌دانست، چرا نگفت؟! خود پیغمبر هم خیلی ناراحت بود تا بالاخره روز چهارم آن هم شاید از لحاظ اینکه آبروی درویشی، آبروی اسلام یعنی معنای اسلام در ذهن مشرکین آلوده نشود، وحی آمد و آن مشکل را حل کرد، پیغمبر هم گفت. در ضمن این حل، خداوند خبر داد که چرا چهل روز تأخیر فرمود. خداوند فرمود که چون استثناء را نگفتی. استثناء منظور اینکه «ان‌شاءالله»، یعنی «اگر خدا بخواهد»، این را چون نگفتی و بطور قاطع گفتی: برو فردا بیا. خواستم به تو حالی کنم که این من هستم که این اطلاعات را برای تو می‌فرستم. در مقابل، ما دیدیم، خودمان هم در حال ایمان قاطع گاهی طبق عرف و عادت بسم‌الله می‌گوییم، گاهی هم طبق عرف و عادت، بسم‌الله نمی‌گوییم. مثنوی این را حل کرده همانجایی که می‌گوید:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم پوست را بهر خران بگذاشتیم

جای دیگر می‌گوید:

ای بسا ناگفته استثناء به گفت جان او با جان استثناءست جفت

یعنی چه بسا کسانی که با گفتار «ان‌شاءالله»، «اگر خدا بخواهد»، نمی‌گویند ولی جان او، تمام رفتار و اعمال او با معنای واقعی استثناء جفت است یعنی تمام زندگی او و همیشگی او با این توأم است که خواسته است در اینجا اهمیت معنا را برساند که در همان مسأله هم اهمیت معنا به پیغمبر گفته شد. نه اینکه پیغمبر از معنا فارغ بود، نه! ما ممکن است چون عربی نمی‌دانیم ولی پیغمبر که زبانش همان بود و معصوم بود، هیچوقت غفلتی از پیغمبر نمی‌شد ولی مع ذلک خداوند خواست یادآوری کند که چون استثناء نگفتی، وحی نیامد.

روش پیغمبر را ما باید بگیریم و داشته باشیم، آن روش فراموش نشود که بسم الله همیشه گفته شود، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲، جلسه برادران ایمانی)

\*\*\*\*\*

می گوید:

پدرم روضه ی رضوان به دو گندم بفروخت ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم البته این اشاره به این است که آن گیاهی که به آدم در بهشت منع شد که از این یکی دست نزن، آن گندم بود، نان بود. این هم اینجا اشاره کرده که پدر من با وجود اینکه (البته پدر عرفی یعنی بابا آدم) دو تا گندم، فضولی در واقع، دلش می خواست که بخورد، منع شده بود، شیطان یادش داد که چه کار کند. به دو گندم فروخت. نتیجه اش را ما دیدیم. البته خود آدم هم نتیجه اش را دید. یک نتیجه اش که همانوقت خودش دید. یک نتیجه اش اینکه این همه فرزندان ناصالح؛ البته ناصالح که می گویم نسبت به صلاحیت خود آدم بود. خود آدم پیغمبری بود و غیر از آن گناه که همان بالا پیش خدا کرد، دیگر بعد گناهی نداشت یعنی به زمین آمد، دیگر گناهی نداشت ولی از همان اول خدا به او هم مجازات داد. از دو تا فرزندانش با هم در افتادند، یک فرزندش آن دیگری را کشت بعد خودش متواری شد و امثالهم. ماها هم که دیگر همینطور گرفتاریم.

به درگاه خدا عرض می کنیم: خدایا! آدم را آفریدی، فرمودی از این درخت نخور، از این گیاه نخور. او تا مدتی گوش داد، خودت دیدی که این گوش می دهد، خیلی آدم رامی است. کنارش زن را آفریدی که از وقتی زن را آفریدی، آدم هم نآدم شد. به هر جهت همه ی فرزندان آدم گرفتار این مسأله هستند، در زندگی همیشه گرفتاری های جدیدی پیدا شد. از اول خلقت بشر و هابیل و قابیل دو تا برادرها که یکی آن یکی را کشت و بعد فرزندان دیگر آدم و تا حالا، همه ی اینها مشکل اجتماعی داشتند. این مشکل را هم خودت آفریدی، همانطوری که در آنجا شیطان را خودت آفریدی که حوا و آدم را گول بزنند، شیطان را هم خودت آفریدی که بعد فرزندان آدم را هم گول بزنند. این است که ما رفع گرفتاری ها را از خود خداوند می خواهیم یعنی همان که چه خوشی و چه ناخوشی هر دو را خداوند خلق کرده، از او بخواهیم. وقتی از او بخواهیم برای اطمینان از اینکه این خواسته ی ما به گوشش می رسد (العیاذ بالله) یعنی این خواسته ی ما امید اجابت در آن هست، به یکی دیگر، به بزرگی هم یا به همه ی مؤمنین دیگر متوسل می شویم و از آنها التماس دعا می خواهیم ولی خداوند اگر بخواهد خلقت کند یک صدای ناله ی آهسته ای در گوشه ی خانه که هیچ کس هم نمی شنود، می شنود و اثر می دهد و ممکن است در مقابل، فریاد این همه انسان هایی که خودش آفریده، الان در کره ی زمین غیر از ایران چقدر انسان ها هستند که همه از جنگ و ناراحتی ها و از کشته هایی که دادند، نگران هستند و فریاد می زنند که خدایا! به ما یک آرامشی عطا کن و خدا گوش نمی دهد. در این صورت خواستن از خدا هم تنها این طریق نیست. از صمیم قلب بفهمیم که کیست که این را ایجاد کرده است؟ کیست که این

خوشی و ناخوشی را فراهم کرده است؟ از او بخواهیم و اما چه بسا چیزهایی که خیر ما نیست و صحیح نیست، از خدا می‌خواهیم. خداوند می‌شنود و می‌تواند هم گوش بدهد ولی گوش نمی‌دهد برای اینکه به مصلحت ما نیست. در یک آیه‌ی قرآن هست حالا عبارتش را نمی‌گوییم، فارسی‌اش را می‌گوییم. می‌گوید: از ما مطالبه می‌کنند چیزی را که برایشان بد است و آنقدر در این خواسته تقاضا می‌کنند مثل اینکه برای یک خواسته‌ی خوب تقاضا کنند. بنابراین، این را توجه داشته باشید که وقتی می‌گوییم بد است یا خوب است، اینطوری است. اما خوب بودن و بد بودن هم بنا به مرحله‌ی آخر امر است. الان شما از آن خانواده‌هایی که در زمان عاد و ثمود یعنی پیش از پیغمبر و اینها در ایران بودند، هیچ خبری ندارید. بالاخره خود ما هم، یکی از اجداد ما، در آن ایام بوده که به تدریج تبدیل شده، حالا ما هستیم ولی از آنها هیچ خبری نداریم. آنچه برای آنها اتفاق افتاده برای خودشان است. ممکن است بد بوده، ممکن است یکی هزار ناراحتی داشته ممکن است یکی نه، نداشته باشد. به قول شاعر می‌گوید:

به گورستان گذر کردم کم و بیش بدیدم گور دولتمند و درویش  
درویش منظور در اینجا لغت عامیانه‌ی آن است.

نه درویشی در آنجا بی‌کفن ماند نه دولتمند برد از یک کفن بیش

هیچ خبری نداریم اما خیرشان و شرشان الان در دست مستقیم خداوند است. هر چه او خواسته باشد و گفته باشد. بنابراین شما هم و ما هم، این حساب را باید بکنیم که آنچه در آن ایام، خیر ما باشد، خداوند خودش می‌رساند و آنچه شرّ ما باشد، خداوند از ما دور می‌کند. بنابراین از هیچ امری نگران نباشید، زندگی معمولی خودتان را انجام دهید، خوبی پیش آمد، چه بهتر، خدای نکرده ناراحتی پیش آمد، مدّت کوتاهی است که در حیات است، ان شاء الله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۱۱/۲، جلسه خواهران ایمانی)

**بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علی‌شاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی / شرح رساله شریفه پندصلح / شرح فریاشات حضرت سجاد علیه السلام (شرح رساله حقوق) / شرح فریاشات حضرت صادق علیه السلام (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه) / جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس تقریری، امر به معروف و نهی از منکر) / جزوات رفع شبهات با کزیده‌هایی از بیانات / جزوات پرسش و پاسخ با کزیده‌هایی از بیانات / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها) / مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.**

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت کزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال @jovzveh121 در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.